

متن پیاده سازی شده جلسه هشتم سال دوم درس خارج اصول فقه 19 مهر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

سؤال اول: در عبارات مرحوم نائینی گاهی تعبیر به «وضع» و گاهی تعبیر به «الهام» شده است به اینکه فرمودند: خداوند الهام می کند. حال شما فرمودید که طبق نظر مرحوم نائینی الهام بعد از وضع است. الان سوال این است که چه لزومی دارد ما الهام را محدود به وضع بکنیم؟

اگر وضع باشد ولی الهام نباشد، مثلاً وقتی گرسنه یا تشنه می شویم این حالت را به علم حضوری حس می کنیم، در اینجا هم به علم حضوری معنا را حس کنیم و وضعی هم در بین نباشد، مثلاً گاهی می گویند که انسان معانی و حیاتی را با علم حضوری می فهمد.

به عبارت دیگر این اشکال بر کلام مرحوم نائینی است، به اینکه الهام را که می گویند منحصر به وضع نباشد.

جواب: اینکه گفته باشیم اول باید وضع صورت بگیرد و سپس الهام واقع شود، گاهی اوقات مراد ما از «اول و بعد» که می گوئیم اول زمانی است و لذا اگر چنین بیان کرده باشیم منظور این است که اینجا رتبتاً وضعی صورت بگیرد که ممکن است خود وضع به همان الهام باشد، لذا منظور ما این نبوده که خداوند متعال بگوید لفظ «ماء» را برای فلان پدیده وضع کردم. بنابراین مراد رتبی است و نه اول و دوم زمانی.

ضمن اینکه تقریرات مشهوری که از مرحوم نائینی در اصول منتشر شده یکی أجدود التقریرات است که مقرر آن مرحوم خوئی است و دوم فوائد الأصول است که مرحوم کاظمی خراسانی تقریر کرده است.

در تقریر أجدود می فرمایند: وضع نه به صرف جعل است، مثل جعل احکام، و نه ذاتی است، «بل یلهم الله تبارک و تعالی عبادہ علی اختلافهم کل طائفه بالتکلم بلفظ مخصوص عند اراده معنی خاص». یعنی وضع از جنس الهام است، کما اینکه خداوند متعال بسیاری از چیزها را به بندگانش (حتی به حیوانات مثل زنبور عسل) الهام می کند. دامنه الهام را هم می توانیم در حیوانات، جمادات مثل گیاه گسترش بدهیم. مرحوم ملاصدرا می گوید اگر درختی را بکارید و در آن سمت جوی آبی باشد، ناخداگاه ریشه های آن درخت به سمت جوی آب می رود.

لذا خداوند متعال هر طائفه ای را الهام می کند که وقتی بخواهند این معنا را بگویند این لفظ را اراده کنند، مثلاً در بخش عرب ها به ذهنشان الهام شده که وقتی آن مایع سیال را دیدند لفظ «ماء» را اطلاق کنند. یا در منطقه ما الهام شده که به آن لفظ «آب» اطلاق کنیم.

یک تعبیر جامع تری از أجدود را مرحوم کاظمی بیان کردند: «فلا بد من انتهاء كشف الألفاظ لمعانيها إليه تعالى شأنه بوجه، إما بوحى منه إلى نبي من انبيائه، أو بالهام منه إلى البشر، أو بإبداع ذلك في طباعهم، بحيث صاروا يتكلمون و يبرزون المقاصد بالألفاظ بحسب فطرتهم، حسب ما أودعه الله في طباعهم» وضع الفاظ باید به خدا برسد، حالا یا به وسیله وحی یا با الهام به بشر یا در طبع بشر قرار بدهد. (حال سوال پیش می آید که الهام و قرار دادن در طبع بشر چه تفاوتی دارند؟) بنابراین اجمالاً چنین است که مرحوم نائینی وضع خداوند متعال را منحصر به الهام و وضع نمی کند بلکه می گوید وضع الفاظ چنین است که در طبع بشر قرار داده می شود.

بیان مسأله: آراء و وجوه در حقیقت وضع

بحث در مورد ماهیت وضع است. در مورد آراء آن نظر مرحوم اصفهانی را بیان کردیم.

نظر دوم. در عبارتی که در صفحه 108 ذکر کردیم به نحوی است که القاء می کند این نظر مرحوم نائینی باشد منتهی اگر بعضی از عبارات آن را حذف کنیم این همان نظر مشهور (معروف نزدیک به اتفاق) است.

مشهور: «الوضع من مقوله الفعل». حالا اگر فعل را جزء مقولات اعراض بدانیم طبیعتاً از مقولات معروف فلسفی خواهد بود که گاهی از آن تعبیر به «مقوله فعل» و گاهی تعبیر به «أن يفعل» می شود که «أن يفعل» دقیق تر از «فعل» است، چون «فعل» می تواند هم مصدر و هم اسم مصدر باشد ولی «أن يفعل» فقط مصدر است. بعلاوه آن يفعل دال بر تدرج است.

محتوای مقوله «فعل» اعتبار ملازمه بین یک لفظ و معناست و متقوم به معتبر است و تا معتبر نباشد این کار صورت نمی گیرد و غرض و انگیزه از این کار هم تفهیم و تفاهم است.

بنابراین اگر این معنا را از کلام مرحوم نائینی ادامه ندهیم می توان گفت این نظر نزدیک به اکثر قول معروف است (چرا که کلام مرحوم نائینی چنین بود که واضع را خداوند می دانست)، مثلاً مرحوم آخوند در تعریف وضع فرمودند: اختصاص لفظ به معنا. که ما گفتیم بهتر بود گفته شود «تخصیص لفظ به معنا». بعد «اختصاص» را توجیه کردیم به اینکه وضع تعینی را هم شامل شود.

در واقع این یک فعلی است که توسط شخص یا نهاد خاصی انجام می گیرد که به آن «تخصیص» می گویند یا بخاطر کثرت استعمال به وجود می آید که به آن «تخصص» می گویند.

یا مثلاً در تهذیب الأصول گفته شده: «أنه تعیین اللفظ للمعنى فهو بمكان من الإمكان». مرحوم رشتی نیز همینطور بیان کردند. مرحوم عراقی در بدائع الأفكار فی الأصول می فرماید: وضع اعتبار ملازمه بین لفظ و معنا است. لذا طیفی از اعلام این نظر دوم را قائل هستند.

نقطه مشترک نظر دوم با نظر مرحوم اصفهانی این است که هر دو نظر می فرمایند وضع تعهد نیست. نقطه افتراق هم این است که مرحوم اصفهانی فرمودند وضع از مقولات نیست، اما نظر دوم می گویند از مقوله فعل است.

(بیان مقوله فعل در وضع تعینی یک مقدار معونه می خواهد، یعنی در وضع تعینی چطور می خواهند بگویند کثرت استعمال از مقوله فعل است. لذا به این نحو است که کثرت استعمال که فعل است صورت می گیرد و بعد از آن وضع تعینی به دست می آید، یعنی در واقع کثرت استعمال خودش وضع نیست بلکه نتیجه آن وضع است.)

بنابراین آنچه از نظر دوم در تعریف وضع به دست می آید این است: «اعتبار ملازم بین لفظ و معنا».

اشکال

بعضی از اعلام بر نظر دوم (قول مشهور) اشکال وارد کردند به اینکه وضع را به اعتبار ملازمه معنا کردید، یعنی یک معتبری بین لفظ و معنا ارتباط برقرار می کند، مثل وضع اعلام شخصی برای فرزندان. حال مرحوم خوئی می فرماید: مراد از این اعتبار ملازمه، ملازمه خارجی است یا ذهنیه؟

اگر مراد ملازمه خارجی باشد که غلط است، چون در الفاظ آن چیزی که مشکل را حل می کند ملازمه ذهنیه است و الا ملازمه خارجی بدون ذهنیه ممکن نیست در مفاهمه صورت بگیرد. لذا اگر ملازمه ذهنیه بین لفظ و معنا بیاید آن وقت دیگر نیاز به ملازمه خارجی نداریم، مثلاً قبل از تولد فرزند برای آن نامگذاری می کنند یا شخصی که فوت کرده نام او را بیان می کنند و این بخاطر این است که این ارتباط بین لفظ و معنا وجود دارد.

لذا جنس ملازمه در الفاظ، ملازمه «ذهنیه» است، حتی در مورد چیزهایی که محال است باز هم لفظ دارد، مانند دور، تسلسل، تناقض، شریک الباری که هیچ وقت در عالم خارج محقق نشده و نخواهد شد چون محال است، منتهی با این وجود لفظ دارد. مرحوم نائینی و دیگران می گویند مراد ما ملازمه ذهنیه است، یعنی همان ارتباط ذهنی که واضع برقرار می کند و بعد ما استفاده می کنیم.

مرحوم خوئی می فرمایند: این ملازمه ای که می گویند واضع اعتبار می کند آیا برای همه مردم اعم از عالم و جاهل به وضع است یا فقط برای عالمان به وضع است؟

اگر مراد همه مردم باشد، در این صورت اعتبار ملازمه ذهنیه برای جاهل به این ملازمه ثمره ای ندارد، لذا حتماً مراد ملازمه ذهنیه برای عالم به ملازمه است، که اگر این مراد باشد این تحصیل حاصل خواهد بود. (در اینجا یک اصطلاحی دارند که می

گویند بدتر از تحصیل حاصل است، «بل من أردأ (پست تر) أنحاء تحصیل الحاصل» است، چون تحصیل حاصل یعنی چیزی که موجود است بگوئیم دوباره موجود بشود. بدترش این است که چیزی که موجود بالوجدان است به اعتبار موجود شود. به همین خاطر در احکامی که اگر جعل هم نمی شد انسان آن را انجام نمی داد می گویند شارع چطور می خواهد آن را اعتبار کند، مثلا امر کند که انسان کثافات و نجاسات نخورد. لذا در حرمت خوردن نجاسات بحث است، چون وقتی طبع انسان از آن تنفر دارد دیگر حرمت آن لازم نیست.)

قیل: بعضی از اعلام گفتند وضع همانند جعل علامت است، مثلا چراغ قرمز به معنای ایستادن و توقف است. لذا هر آنچه که در مورد جعل علامت گفته می شود در وضع هم می آید. بعضی از اعلام بر این نظر اشکال کردند.

الحمد لله رب العالمین

فایل pdf : [کلیک کنید](#)